

«یازدهم سپتامبر» فرانسه!

شهاب برهان

فرانسیویان به صفحه تلویزیون خیره شده‌اند تا ببینند از دو برنده حتمی دور اول انتخابات ریاست جمهوری ، کدام یک رأی بیش‌تری خواهدآورد : لیونل ژسپن یا ژاک شیراک؟

چهره دو برنده دور اول بر پرده تلویزیون نقش می‌بندد: ژاک شیراک؛ و... ژان ماری لوپن!!

شوکی شبیه یازدهم سپتامبر آمریکا بر فرانسه مستولی می‌شود. اگر آمریکاییان سر به پائین انداخته بودند

و ضربه از آسمان فرود آمد، فرانسیویان در آسمان‌ها سیر می‌کردند که «زمین لرزه»، زیر پایشان را خالی کرد.

فرزندان نسلی که «نهضت مقاومت ضد فاشیستی» را علیه اشغالگران نازی به راه انداخته بود، رهبر

فاشیسم فرانسوی را بر دوش خود تا دم در کاخ الیزه رسانده اند!

« ننگ! » ؛ « از فرانسوی بودن‌ام شرمسارم! » این‌ها نخستین احساس‌های نوشته بر پلاکاردهائی هستند

که در تظاهرات خودجوش جوانان خشمگین پاریس، بر سر دست‌ها بلند می‌شوند و بلافاصله به پلاکاردهای عمومی در سراسر فرانسه تبدیل می‌گردند.

و حالا فرانسوی‌ها، یکبار دیگر، «نهضت مقاومت ضد فاشیستی» برپا می‌کنند؛ این بار برای مقاومت

در برابر فاشیسمی که از خانه‌ها و کارخانه‌های خودشان سر بر آورده است؛ نهضت مقاومتی که ژنرال دوگل‌اش،

شیراک جبون و زبونی است که مناظره رو در رو با لوپن در می‌رود؛ و حزب کمونیست‌اش، در وضعی است که برای

نجات از اضمحلال کامل، اعلام حالت فوق‌العاده کرده است!

تقصیر، به گردن تعدد کاندیداها، به گردن تلویزیون و رسانه‌ها که همه‌اش روی نقطه ضعف دولت یعنی

فقدان امنیت کوبیدند، به گردن مؤسسات نظر سنجی انداخته می‌شود که مردم را از انتخاب شدن ژوسپن مطمئن کرده

و از اهمیت رأی دادن در دور اول غافل ساختند. فاجعه، در رأی نیاوردن ژوسپن، و علت آن، در امتناع بی‌سابقه

۲۸ درصدی دیده می‌شود. اما فاجعه، افزایش آرای لوپن نسبت به انتخابات ۱۹۹۵ علیرغم این امتناع بی‌سابقه است؛

و سبب آن، تنها رأی ندادن به ژوسپن نیست، چون بخشی از رأی دهندگان همیشگی و وفادار حزب سوسیالیست و

حزب کمونیست، به لوپن رأی داده‌اند! در برخی از قدیمی‌ترین پایگاه‌های سنتی حزب کمونیست، لوپن رأی اول را

آورده است! درصد کارگران در کل آرای «روبر ئو» - کاندیدای حزب کمونیست - ۵،۳؛ ژوسپن ۱۲؛ شیراک

۱۳،۶ و لوپن ۲۶،۱ است! و درصد کارمندان جزء و حقوق بگیران با همان ترتیب، ۳،۲؛ ۱۸،۷؛ ۱۶،۴؛ ۱۹،۷

است! لوپن نسبت به انتخابات مشابه سال ۹۵، پانصد هزار رأی بیش‌تر آورده است. این نیم میلیون رأی افزوده را

نمی‌شود ناشی از رأی ندادن ممتنعین دانست.

حقیقت این است که در فرانسه یک شکاف عمیق در زمین سیاسی؛ یک جابجائی پایه‌های احزاب رخ داده

است. « زمین لرزه» ای که همه از آن حرف می‌زنند، محصول این شکاف میان احزاب و پایه هایشان، و این

جابجائی است.

در انتخابات اخیر، در یک نمای کلی، یک سوم به کاندیداهای دولتی (از چپ و راست) رأی داده است؛

یعنی به رفرم‌های ناچیز. یک سوم، از رأی دادن امتناع کرده است؛ و یک سوم باقی مانده، به کاندیداهای چپ

افراطی و راست افراطی رأی داده است. نه فقط افزایش گرایش به دو قطب رادیکال و افراطی و بالا رفتن آرای هر دو قطب افراطی، بلکه سقوط مرکبار آرای احزاب در قدرت (سوسیالیست‌ها، کمونیست‌ها، سبزها) و نیز دلایل حاکی از سرخوردگی، خیانت‌شدگی و ناامیدی از هرگونه تغییر به نفع مردم، که ممتنعین برای رأی ندادن خود ابراز کرده‌اند، تمایل دو سوم فرانسویان را به تغییرات بنیادین و رادیکال به نمایش می‌گذارد. اگرچه ژوسپین با اعلام مباحثات به خدماتی که در پنج سال حکومت خود کرده، و به نشانه‌دل شکستگی از ناسپاسی مردم، از فعالیت سیاسی کناره گرفت، اما مردمی که به او و به شرکای دولت او پشت کردند، به رفرم‌های ناچیز قانع نبودند. حزب کمونیست و سبزها دقیقاً بخاطر مشارکت و همدستی در دولتی مجازات و تنبیه شدند که قادر به هیچ تغییری در عدم موازنه هولناک میان قطب‌های ثروت و محنت نبود. این واکنش، نشانه‌یک گرایش به چپ در پائین جامعه است. برخلاف راست‌ها که دلیل رأی نیاوردن کاندیداهای دولتی را چپ بودن آن‌ها قلمداد می‌کنند، حق با آنانی است که دلیل شکست را در چپ نبودن، یا بقدر کافی چپ نبودن شان می‌دانند.

دلایل دیگری هم وجود دارند نشان می‌دهند رشد نسبی پایگاه لوپین و استفاده او از خلاء ناشی از امتناع گسترده، به معنی گرایش جامعه فرانس به راست افراطی نیست:

اولاً، لوپین در انتخابات سال ۱۹۹۵، ۱۵٫۵٪ رأی آورده بود و اینبار ۱۶٫۸۶٪ آورده است. این افزایش ۱٫۳۶ درصدی را نمی‌شود به حساب گرایش جامعه فرانس به راست افراطی گذاشت.

ثانیاً، جمع کل آرای راست افراطی (ژان ماری لوپین و برونو مگره) ۱۹٫۲۰٪ و جمع کل آرای کاندیداهای چپ (نبرد کارگر، اتحاد کمونیسم انقلابی، حزب کارگر، حزب رادیکال‌های چپ، حزب کمونیست، و سبزها) - بدون محاسبه رأی ۱۶٫۸ درصدی کاندیدای سوسیالیست‌ها - ۲۱٫۳۸٪ است. دلیلی ندارد که آرای راست افراطی را شاخص جامعه فرانس قلمداد کنیم.

ثالثاً، رشد چپ رادیکال در این انتخابات، بمراتب بیش از رشد ۱٫۳۶ درصدی لوپین است. برای نمونه، اگر از کسانی که در ۱۹۹۵ به حزب کمونیست رأی داده بودند، این بار ۳٫۲ درصدشان به ژان ماری لوپین فاشیست رأی داده‌اند (که بقدر کافی فاجعه بار است)، در عوض، ۵۶٫۵ درصدشان به چپ افراطی و ۶ درصدشان هم به سبزها رأی داده‌اند.

«حکومت پنج ساله چپ مرکب به من آموخت که ایده‌های زیبایی که حزب کمونیست قبلاً از آن‌ها دفاع می‌کرد، حزبی که من عضو آن بودم، برای عملی کردن نبوده‌اند. به من فهماند که حاکمیت پول بر جامعه و به زیان بهروزی مردم را نمی‌شود به چالش کشید. در فرانسه، ثروتمندان همچنان ثروتمند مانده‌اند، در حالی که وضع برای تهیدستان، هیچ تغییری نکرده است.»

این را یک کارگر شرکت برق فرانسه که از حزب کمونیست بریده و به کاندیدای تروتسکیست «اتحادیه کمونیسم انقلابی» رأی داده است، به روزنامه «اومانیته» می‌گوید. اما همه سرخوردگان از دولت مرکب چپ و احزاب رفرمیست، به رادیکالیسم چپ کشیده نشده‌اند؛ راست افراطی هم بخشی از آنان را جلب کرده است.

این روند، منحصر به فرانسه نیست. راست افراطی نژادپرست، بیگانه ستیز و فاشیست، در دهه‌های گذشته هم وجود داشته است. آنچه به رشد این طاعون شتاب می‌بخشد ناتوانی رفرمیسم برای حرکت بر خلاف جریان نیرومند لیبرالیسم نوین جهانی است. رشد راست افراطی در ایتالیا (۲۹٫۴٪) اتریش (۲۶٫۹٪) سوئیس (۲۲٫۶٪) نروژ (۱۵٪) و حالا در فرانسه (۱۹٫۴٪ آرای لوپین و «برونو مگره» رویهم) یک روند فراملی را نشان

می‌دهند که آن را تنها با فاکتورهای ملی و غفلت‌های انتخاباتی مردم نمی‌شود توضیح داد .

راست افراطی که عناصر اصلی برنامهٔ مافوق راست‌اش با اصول «ماستریخت» و دستورالعمل‌های بانک مرکزی اروپا انطباق دارد ، با عوام فریبی به سربازگیری از میان توده‌هایی می‌پردازد که همانا از مجریان اصول ماستریخت و دستورالعمل‌های بانک مرکزی اروپا رویگردان می‌شوند !

بجز چند استثناء ، اکثرکاندیداهای شکست خورده و احزاب و سندیکاها و انجمن‌ها ، مردم را به رأی دادن وسیع به شیراک در دور دوم انتخابات بمنظور «سد کردن فاشیسم» فرا خوانده‌اند . شهرهای فرانسه در زیر پای صدها هزار جوانی که خود را بخاطر بی تفاوتی سیاسی و رأی ندادن سرزنش می‌کنند و برای نبرد با فاشیسم ، مشتهای خود را تکان می‌دهند ، می‌لرزد . شوک این انتخابات ، باعث بیداری سیاسی در فرانسه شده ، و امواج جوانان برای نام نویسی عضویت در حزب کمونیست ، حزب سوسیالیست ، گروه‌های چپ رادیکال و همچنین در «جبههٔ ملی» فاشیست ، به حرکت در آمده اند . جنبش ضد نژاد پرستی جان تازه‌ای گرفته است . این‌ها ثمرات خوب این زمین لرزه‌اند . با چنین بسیجی بمنظور جبران «غفلت از وظیفهٔ دموکراتیک» و هجوم انبوه به پای صندوق‌های رأی در دور دوم ، سد کردن راه الیزه بر لوپن ، ممکن است (هرچند عوامل مهمی مانع از پیشگویی قطعی در این باره‌اند) ؛ اما سد کردن راه بر فاشیسم ، صرفاً با شکست دادن لوپن در انتخابات ریاست جمهوری و حتا با پیروزی دوبارهٔ چپ‌ها در انتخابات مجلس در ماه ژوئن ، میسر نمی‌شود . مسئلهٔ رشد جنبش فاشیستی ، فقط مسئلهٔ انتخابات و رأی نیست . برای آنانی که فاجعه را در ورود لوپن به دور دوم انتخابات می‌پندارند ، اگر او یک رأی از ژوسپن کمتر می‌آورد ، یا یک امضاء از شهرداری‌ها برای ثبت نامزدی خود کم می‌آورد و وارد میدان انتخابات نمی‌شد ، لابد فاجعه‌ای هم در کار نمی‌بود ! اما چنین حالاتی ، تنها پرده بر واقعیت رشد پایه‌های اجتماعی این جریان می‌کشید . لوپن کاملاً حق داشت که در جلو دوربین تلویزیون‌ها به شهرداران عاجزانه التماس می‌کرد که امضایشان را برای ثبت نام از او دریغ نکنند تا با نامزد شدن او معلوم شود که چه نیروئی در پشت سر دارد .

فرانسه ، این بار با فاشیسم اشغالگر خارجی روبرو نیست که فقط با «نهضت مقاومت ضد فاشیستی» بتواند آن را بیرون کند . این بار ، فاشیسم ، از دورن نظام اقتصادی و اجتماعی خود فرانسه سر برآورده است . برای سد کردن راه لوپن به الیزه ، رأی دادن انبوه به شیراک (تنها انتخاب ممکن) و به راه انداختن جنبش ضد فاشیستی و تظاهرات ضد راسیستی ، لازم و مؤثر است ؛ اما برای سد کردن جنبش فاشیستی و خشکاندن ریشه‌های سرطانی آن ، وجود یک نهضت نیرومند ضد سرمایه‌داری لازم است ؛ آلترناتیوی که «حاکمیت پول بر جامعه و به زیان بهروزی مردم را به چالش بکشد» .